

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«بقي أمور مهمة لا بأس بالإشارة إليها، الأول أنه إنما تجري أصالة البراءة شرعا و عقلا فيما لم يكن هناك أصل موضوعي مطلقا و لو كان موافقا لها».

مرحوم آخوند بعد از اینکه اصالة البرائه را تمام شبهات ثابت نمودند، شروع به بیان تنبيهاتی در این زمینه می کند.

تنبيه اول

اصل برائت یا اباحه بنابر اینکه دلیلش شرعی باشد که اصل اباحه شود یا عقلی باشد که برائت نامیده شود، یک اصل حکمی است و در اصل حکمی شرطی که وجود دارد این است که در مودای آن، اصل موضوعی جاری نشود. چون اصل موضوعی بنابر تعبیر مرحوم شیخ حکومت و بنابر نظریه مرحوم آخوند ورود دارد و موضوع اصل حکمی را از بین می برد.

مرحوم آخوند چند فرض را مطرح می کند که حول اصالة عدم تزکیه می چرخد. بحث اصالة عدم تزکیه از مباحث مهم علم اصول است که مرحوم شیخ در چهار مبحث مورد بررسی قرار می دهد. 1. شبهه حکمیه تحریمیه. 2. شبهه موضوعیه تحریمیه. 3. استصحاب کلی. 4. تعارض استصحابین. برای درک عمیق این بحث سزاوار است به این مباحث رسائل رجوع شود.

بیان چند نکته در اصالة عدم التزکیه

نکته اول

مراد از تزکیه و عدم تزکیه چیست؟

قطعا وجود چهار شرط، بریدن چهار رگ گردن و رو به قبله بودن و مسلمان بودن ذابح و آلت ذبح از حدید باشد، نیست. چون هر حیوانی را می توان چنین ذبح کرد و شروط را رعایت کرد؛ پس مراد از تزکیه باید چیز دیگری باشد.

مراد از تذکیه علاوه بر این خصوصیات که بیان شد، بریدن اوداج اربعه و مسلمان بودن ذابح و حدید بودن آلت و رو به قبله و بسم الله گفتن باید یک ویژگی ذاتی و یک خصوصیت ذاتی در حیوان باشد که آن ویژگی قابلیت تذکیه را برای حیوان در پی داشته باشد، پس مراد از تذکیه چنین معنایی هست.

بعضی از حیوانات را یقین داریم، این ویژگی ذاتی را دارند، مثل گوسفند، بقر، بعضی از حیوانات را یقین داریم که این ویژگی ذاتی را ندارند، مثل سگ، خنزیر. بعضی از حیوانات برای ما مشکوک است که آیا این ویژگی ذاتی را دارند یا ندارند؟ مثل ارنب مثلاً. آیا ارنب خرگوش، این قابلیت تذکیر را دارد یا ندارد؟ آن ویژگی که به سبب او قابلیت برای تذکیر را پیدا می‌کند به ضمیمه آن شرائط و خصوصیات، آیا در این حیوان وجود دارد یا ندارد؟

نکته دوم

اثر تذکیر چیست؟

این نکته را باید بررسی کرد که بعد از آنکه حیوانی تذکیر شد چه اتفاقی می‌افتد؟

قطعا بعد از تذکیر طهارت وجود دارد و حکم میت را ندارد که نجس باشد، بعد از تذکیر پوست و گوشت حیوان پاک می‌شود؛ البته در برخی موارد غیر از طهارت حلیت لحم را نیز در پی دارد.

نکته سوم

سه عنوان ما در فقه داریم:

1. تذکیر

2. عدم تذکیر

3. میت

این تعابیر در غالب «حرمت علیکم المیتة»، یا «لا تأکلوا مما لم يذكر اسم الله»، یا «الا ما زکیتم» مطرح شده است.

در اینکه آیا میت با غیر مذکی یک عنوان هستند یا خیر اختلاف است. برخی میت را نسبت به حیوانی می‌دانند که به مرگ طبیعی مرده باشد، لذا اگر ذبح شود و برخی شروط را نداشته باشد مثلاً رو به قبله نباشد، میت بر آن صادق نخواهد بود. این حیوان غیر مذکی است. مرحوم شیخ معتقد است میت معنای لغوی دارد که مرگ طبیعی است، ولی معنای شرعی آن اعم از مرگ طبیعی و رعایت نشدن شروط تذکیر است، در نتیجه غیر مذکی همان میت است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: ما نیاز به این فرمایش شیخ نداریم ما از نظر شرعی اجماع داریم، فقها اجماع دارند که حکم غیر مذکی همان حکم میت است. همینی که این دو تا اتحاد در حکم دارند، این مسئله را برای ما آسان می‌کند. لذا نیازی نیست که مثل مرحوم شیخ بگوییم میت یک اصطلاح شرعی است، اعم است از موت طبیعی و موت از راه کشته شدن و لکن به نحوی که رعایت شرائط شرعی نشود. حالا بعد از تذکر این نکات این پنج فرض را در اینجا باید یکی یکی بیان کنیم. عرض کردیم سه فرض اول و دوم و سوم شبهه حکمیه است فرض چهارم و پنجم شبهه موضوعیه است.

فرض اول

فرض اول این است که اگر نسبت به یک حیوانی در حلیت و حرمت گوشت او بعد از کشتن یعنی بعد از اینکه فرعی اوداج

اربعه شد، رو به قبله بود، آلت هم حديد بود، تسميه هم بود، ذابح هم مسلمان بود، ارنب را آوردند با اين شرائط كشتند. مع ذلک شك مي كنيم كه آيا گوشت او حلال است يا حلال نيست؟ مرحوم آخوند مي فرمايد: اينجا جاي اصالة الاباحه نيست. اينجا نمي توانيم بگويم «كل شيء لك حلال حتي تعلم أنه حرام»، چرا؟ دليل اينكه در اينجا ما يك اصل موضوعي داريم، يعني اصلي كه موضوع را احراز مي كند، موضوع حليت لحم آنجائي است كه اين تذكيه شده باشد و موضوع عدم حليت آنجائي است كه تذكيه نشده باشد. حالا اينجا وقتي ما شك مي كنيم كه آيا اين حيوان قابليت تذكيه را دارد يا ندارد، عدم قابليت تذكيه را استصحاب مي كنيم و اين استصحاب، استصحاب عدم ازلي است كه مرحوم آخوند استصحاب عدم ازلي را جاري مي داند و ديگران مخالفند عده اي قائلند كه اين استصحاب جريان ندارد.

به اين صورت كه اين حيوان قبل از آني كه دنيا بيايد و متولد بشود قابليت تذكيه نداشت، به نحو سالبه به انتفاء موضوع نداشت. حالاتي هم كه دنيا آمده و الان او را كشتند با شرائط شك مي كنيم، آيا آن ويژگي كه سبب مي شود اين حيوان قابليت تذكيه را داشته باشد، داشت يا نداشت عدم قابليت لتذكيه را استصحاب مي كنيم.

مانند ايني كه اگر شك كنيم يك زني قرشي هست يا قرشي نيست، آيا سيده است كه زمان يائسگي او از 60 سالگي شروع بشود يا غير سيده است كه از 50 سالگي شروع بشود، شك مي كنيم كه قرشيه است يا خير؟ مرحوم آخوند در جاي خودش در بحث استصحاب، عدم قرشيت را استصحاب مي كند. عدم قرشيت يك استصحاب عدم ازلي است. يعني اين زن قبل از آني كه به دنيا بيايد قرشي نبود، به نحو سالبه به انتفاء موضوع سيده نبود، بعد كه دنيا آمد باز كه دنيا آمد، باز عدم قرشيت را استصحاب مي كنيم، منتهي از سالبه به انتفاء موضوع براي انتفاء محمول استفاده مي كنيم و مي فرمايند در جاي خودش مرحوم آخوند اين مسئله قابل قبول است.

پس در اين فرض شبهه ما شبهه حكميه است اصالة الاباحه جاري نمي شود، چون يك اصل جاري در موضوع يعني اصل موضوعي جريان دارد اصل عدم تذكيه است. خوردن اين گوشت حيوان براي شما حلال نيست.

فرض دوم

فرض دوم كه باز شبهه حكميه است اين است ما يقين داريم يك حيواني قابليت تذكيه كه مؤثر در طهارت است، دارد؛ اما شك داريم علاوه بر اينكه طهارت با تذكيه حاصل مي شود، حليت هم مي آيد يا نمي آيد، اينجا ديگر ما اصل موضوعي نداريم. در اين فرض دوم كه در اصل تذكيه يقين داريم در اينكه اين تذكيه موجب حصول طهارت گوشت و پوست اين حيوان است. ترديدي نداريم؛ اما ترديد داريم كه اين گوشت حليت اكل دارد يا ندارد، تنها اصالة الاباحه را داريم. اينجا ديگر اصل موضوعي نداريم و ما همان اصالة الاباحه را جاري مي كنيم.

فرض سوم

مورد سوم كه باز شبهه حكميه است اين است ما يقين داريم يك حيواني قابليت تذكيه هم به معنای طهارت هم به معنای حليت اكل را دارد ولكن اين حيوان يك مانعي در آن به وجود آمده حيوان جلال شد، نجاست خوار شده، شك داريم كه آيا بعد از جَلَل و بعد از اينكه اين حيوان استبرا داده شد، آيا باز آن قابليت تذكيه قبل از جَلَلش باقي است يا نيست؟

اينجا مرحوم آخوند دو استصحاب مي كنند: يك استصحاب تنجيزي دارند و آن اين است كه مي گوييم قبل از جَلَل قابليت تذكيه داشت، بعد از جَلَل هم قابليت تذكيه را استصحاب مي كنيم و يك استصحاب تعليلي جاري ميدانند، به اين معنا كه اگر قبل از جَلَل اين حيوان را مي كشتند با رعايت شرائط هم پاك بود و هم حلال. حالا هم اگر بعداً اين را ذبح بكنند هم پاك است و هم

حلال. این استصحاب تعلیقي است.

فرض چهارم

این فرض در شبهات موضوعیه است. اگر انسان وقتی مثلاً دارد از یک بیابانی عبور می‌کند یک قطعه گوشتی در آنجا مشاهده می‌کند شک می‌کند که آیا این قطعه گوشت مربوط به حیوانی است که قابلیت تذکیه دارد یا مربوط به حیوانی است که قابلیت تذکیه ندارد. نمی‌دانیم این گوشتی که افتاده یک تکه گوشت خنزیر است که از خنزیر جدا شده، انداختند اینجا یا یک تکه گوشت گوسفند هست. اینجا شبهه ما شبهه موضوعیه است و در اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند باز ما اصالة عدم تذکیه را در اینجا جاری می‌کنیم چون شک می‌کنیم که آیا تذکیه شرعیه بر این گوشت واقع شده یا واقع نشده. اصل عدم وقوع تذکیه شرعیه است.

وقتی ما در اینجا شک می‌کنیم که این تذکیه شرعیه دارد یا ندارد، آیا این تذکیه شرعی برایش واقع شده یا نه؟ اصل این است که واقع نشده، اصل این است که واقع نشده است. آن زمانی که حیات داشت تذکیه شرعی برایش واقع نشده بود بعد که ذبح کردند تذکیه شرعی برایش واقع نشده است.

توضیح عبارت

«بقي أمور مهمة لا بأس بالإشارة إليها، الأول أنه إنما تجري أصالة البراءة شرعاً»، اصالة براءة شرعیه که از آن تعبیر به اصالة الاباحه می‌کنند، عقلیه که به اصالة البرائة تعبیر می‌کنند، «و عقلاً فیما لم یکن هناك أصل موضوعی»، در جایی که یک اصل موضوعی نباشد مطلقاً، که این مطلقاً را که ما در خارج مطلب توضیح ندادیم این مطلقاً به این معناست که این اصل موضوعی اعم است از اینکه موافق با اصالة البرائة باشد یا مخالف با اصالة البرائة باشد. ما وقتی می‌گوییم با وجود اصل حکمی دیگر نوبت به اصل موضوعی نمی‌رسد، اعم است از اینکه اصل موضوعی مخالف اصالة البرائة مثل همین بعضی از فروضی که عرض کردیم در استصحاب عدم تذکیه، عدم تذکیه می‌گوید: حلال نیست اصالة البرائة می‌گوید حلال هست.

یا اینکه این اصل موضوعی موافق باشد با اصالة الاباحه. مثل آن فرض سوم که فرض جمل بود که در فرض جمل اصالة الاباحه می‌گوید که این گوشتش حلال است اصالةً اینکه قابلیت تذکیه دارد، آن هم نتیجه‌اش حلیت این گوشت است. با جریان و با اجرای اصل موضوعی دیگر نوبت به اصل حکمی نمی‌رسد اعم از اینکه این اصل موضوعی ما مغایر با اصل حکمی باشد یا موافق با اصل حکمی باشد. مطلقاً را مرحوم آخوند معنا می‌کند می‌گوید:

«مطلقاً و لو كان موافقاً لها». یعنی ولو اینکه این اصل موضوعی موافق باشد با آن اصالة البرائة. «فإنه معه لا مجال لها أصلاً»، فانه چنین است که یعنی با اصل موضوعی مجالی نیست برای اصالة البرائة اصلاً. «لوروده علیها»، چون اصل موضوعی ورود دارد بر اصل حکمی، چرا؟ عرض کردیم این یکی از جاهای اختلاف بین مرحوم شیخ و آخوند است. شیخ تعبیر می‌کند که اصل موضوعی بر اصل حکمی حکومت دارد، اما مرحوم آخوند به گروه تعبیر می‌کند. البته شیخ در کتاب رسائل آنجا هم ما در بحثهای رسائل خدمت آقایان می‌گفتیم که شیخ در موارد زیادی در رسائل حکومت را گفته و از آن اراده ورود کرده است و واقعاً هم ورود است، به دلیل اینکه موضوع نسبتش به حکم به منزله علت نسبت به معلول است. یعنی تذکیه برای طهارت و حلیت علت است. عدم تذکیه علت است برای نجاست و حرمت. اگر ما با یک اصلی تذکیه را برداشتیم، موضوع حکم به حلیت و طهارت حقیقتاً از بین می‌رود.

وقتی موضوعش حقیقتاً از بین رفت این نتیجه‌اش این می‌شود این اصل بر اصالة الاباحه ورود دارد. ورود یعنی دلیل وارد بیاید

موضوع دلیل ورود را حقیقتاً از بین ببرد. مثل اینکه ما گفتیم در قاعده قبح عقاب بلا بیان موضوعش بلا بیانیت است اما وقتی خبر واحد قائم شد، خبر واحد حقیقتاً بیان است پس با خبر واحد موضوع قاعده حقیقتاً از بین می‌رود. لذا خبر واحد بر قاعده قبح عقاب بلا بیان ورود داشت. اینجا هم همینطور است وقتی شما اصل عدم تذکیر را جاری می‌کنید موضوع حلیت و طهارت که عبارت از تذکیر است این حقیقتاً از بین می‌رود وقتی از بین رفت این از آن تعبیر می‌کنیم به ورود. «کما یأتی تحقیقه» تحقیق این ورود، تحقیقش در بحث خاتمه استصحاب می‌آید در بحث تعارض اصل سببی و اصل مسببی.

چون این نکته هم در ذهن شریفان باشد اصل موضوعی که مقدم بر اصل حکمی است از باب این است که اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است. موضوع به منزله سبب است و حکم به منزله مسبب است. در جای خودش گفتند منظور از اصل سببی استصحاب باشد برائت باشد هر چه می‌خواهد باشد اصل سببی که یکی از مصادیقش اصل موضوعی است این اصل موضوعی بر اصل حکمی مقدم است. حالا می‌خواهد این اصل موضوعی ما استصحاب باشد کما اینکه در مانحن فیه استصحاب است. در بعضی از موارد داریم خود اصل موضوعی خودش برائت است اصلاً. وقتی اصل موضوعی برائت شد آن هم بر اصل حکمی برائت که جاری در حکم است آن هم مقدم است به عبارت اخیری مراد از اصل موضوعی یعنی اصلی که در موضوع جریان دارد.

یک نکته‌ای هست که ظاهراً در بعضی از حواشی کفایه هم تذکر دادند اصل موضوعی که داریم در اینجا می‌گوییم نه اینکه معنایش این باشد که اصلاً حکم در دائره‌اش نباشد اصل موضوعی یعنی اصلی که در موضوعی جاری می‌شود. اصلی که در موضوع جاری می‌شود یک وقتی ممکن است یک حکمی باشد. خود شیخ در کتاب رسائل فرمودند مثلاً استصحاب عدم تذکیر یا استصحاب حرمت، می‌گوییم این حیوان وقتی زنده بود خوردن گوشتش حرام بود حالا هم که آمدند کشتند نمی‌دانیم قابلیت تذکیر دارد یا نه، خوردنش حرام است. باز هم این استصحاب حرمت یک اصلی است که جاری می‌شود در موضوع. یعنی در دائره آنچه که نسبت به حکم ما عنوان موضوعیت را دارد. لذا آن خصوص آن موضوعی مصطلح که در مقابل حکم باشد و موضوع خارجی بما هو خارجی باشد، اینجا مراد نیست اصل موضوعی یعنی الاصل الجاری فی الموضوع که ممکن است این اصل جاری در موضوع باشد، خودش یا موضوع را برای ما منقح کند یا حکم را برای ما منقح کند اما این حکمی که از اصل جاری در موضوع استفاده می‌کنیم مقدم است بر حکمی که از اصل جاری در حکم استفاده می‌کنیم.

حالا پنج فرض را بیان می‌کنند. «فلا تجری مثلاً أصالة الإباحة فی حیوان شک فی حلیته»، یک حیوانی را شک داریم در حلیتش، «مع الشک فی قبوله التذکیر»، شک داریم که آیا قبول تذکیر دارد یا نه؟ «فإنه إذا ذبح مع سائر الشرائط المعتبرة فی التذکیر»، مثلاً عرض کردم بعضی از حیوانات یقیناً آن ویژگی که قابلیت تذکیر داشته باشند دارند. بعضی‌ها هم یقیناً ندارند بعضی‌ها هم مشکوک است مثل إرنب. سائر شرائط فرع اوداء و رو به قبله و تسمیه و اینها «فأصالة عدم التذکیر تدرجه فیما لم یذک»، اصل عدم تذکیر مدرج می‌کند این لحم را در عنوان ما لم یذک «و هو حرام إجماعاً»، ما لم یذک به اجماع فقها حرام است. «کما إذا مات حتف أنفه»، همانطوری که اگر به طوری که زحاق روح از بینی او بشود مثلاً. مردن طبیعی را می‌گویند.

اگر به مردن طبیعی بمیرد چطور گوشتش حرام است اینجا هم همینطور است. «فلا حاجة إلى إثبات أن الميتة تعم غیر المذکی»، احتیاج نیست که اثبات کنیم که میتة شامل می‌شود غیر مذکی را شرعاً. این اشاره به مرحوم شیخ دارد. مرحوم شیخ فرموده است: میتة و لو به معنای لغوی‌اش موت حتف أنفه هست؛ اما به معنای اصطلاحی میتة اعم است. شامل غیر مذکی هم می‌شود. مرحوم آخوند می‌گوید: نیازی به این نداریم بلکه همین مقدار که میتة و ما لم یذک از نظر حکم متحد باشد کافی است. «ضرورة کفایة کونه مثله حکماً»، کفایت می‌کند که این ما لم یذک مثل میتة باشد حکماً. حالا این و ذلک بیان برای آن أصالة عدم تذکیر است. «و ذلک بأن التذکیر إنما هی عبارة عن فری الأوداج الأربعة مع سائر شرائطها»، اوداج و رگهای اربعه با سایر شرائط البته «عن خصوصية فی الحيوان»، یک خصوصیتی در حیوان باید باشد «التي بها يؤثر فيه الطهارة وحدها»، خصوصیتی که در حیوان طهارت به تنهایی تأثیر می‌گذارد، «أو مع الحلیة» عرض کردیم گاهی اوقات تذکیر اثرش فقط طهارت

است، گاهی اوقات تذکيه علاوه بر طهارت حليت گوشت هم هست.

«و مع الشك في تلك الخصوصية»، وقتي شك كنيم كه اين خصوصيت را دارد يا نه، «فالأصل عدم تحقق التذكية»، اصل عدم است عرض كرديم اين اصل عدم استصحاب عدم ازلي است. مي گوييم قبل از اينك اين حيوان به دنيا بيايد قابليت تذکيه نداشت حالا كه به دنيا آمده و ذبح شده شك مي كنيم در حين ذبح قابليت داشت يا نه؟ اصل بر عدمش هست. «كما لا يخفى» و گفتيم اين شبيه همان استصحاب عدم قرشيت است. اين يك فرض است.

«نعم»، فرض دوم از شبيه حكميه است. «لو علم بقبوله التذكية» اگر علم داريم به اينكه قابليت تذکيه دارد؛ اما نمي دانيم علاوه بر طهارت حليت هم مي آورد يا نه، «و شك في الحلية فأصالة الإباحة فيه محكمة»، اينجا اصاله الاباحه مي آيد. «فإنه حينئذ إنما يشك في أن هذا الحيوان المذكي حلال أو حرام» ما در اين فرض دوم ديگر اصل موضوعي نداريم. «و لا أصل فيه»، يعني ولا اصل موضوعي، يا اصل كلي نداريم «إلا أصالة الإباحة كسائر ما شك في أنه من الحلال أو الحرام». اين تا اينجا دو فرضي كه مرحوم آخوند بيان كردند.

«هذا إذا لم يكن هناك أصل موضوعي آخر مثبت لقبوله التذكية»، اين در جائي است كه يك اصل موضوعي ديگر كه مثبت قابليت تذکيه نباشد، مي گوييم كجا داريم يك اصلي كه مثبت قابليت تذکيه باشد؟ مي فرمايد: «كما إذا شك»، اين كما تشبيهه براي يكن است نه لم يكن. «مثلا في أن الجلل»، يعني نجاستخواري، «في الحيوان هل يوجب ارتفاع قابليته لها»، آيا موجب ارتفاع قابليت حيوان براي تذکيه است؟ «أم لا». عرض كرديم اينجا دوتا استصحاب مرحوم آخوند يكي استصحاب تعليلي يكي استصحاب تنجيزي جاري مي كند. استصحاب تنجيزي مي گوييم قبل از جلل، قبل از اينكه اين حيوان نجاست خوار بشود، قابليت تذکيه داشت بعد از جلل و قابليت لتذکيه را استصحاب مي كنيم.

به دنبال اين هستيم كه آيا جلل، اين ويژگي حيوان را از بين مي برد يا نمي برد؟ اين حيواني كه قبل از جلل اگر كشته مي شد هم پاك بود هم حلال، حالا كه نجاستخوار شد بعد از استبراء آيا اگر او ذبح شد، باز خوردن گوشتش حلال است يا نه؟ يا در زمان جلل، بعد از جلل مي خواهيم او را بكشيم. ببينيم كه آيا در اينجا اين قابليت طهارت يا حليتش باقي است يا باقي نيست؟

ما شك داريم در زمان جلل، الان مشكوك است براي ما، همين مقدار، كاري به اينكه حالا در فقه گفته اند: اين حيوانات را بايد استبراء كرد و غيره، كاري به آن نداريم، اصلاً مي خواهيم ببينيم آيا جلل اين قابليت را از بين مي برد يا نه؟ حالا ممكن است در مقابل اين استصحاب ما رواياتي داشته باشيم ادله خاصه اي داشته باشيم حكم روشن بكنند، مي خواهيم ببينيم آيا اين نجاست خواري مانع مي شود از اينكه اين قبول تسميه كند يا نه؟ فعلاً مي خواهيم از جهت بحث اصولي ببينيم والا از جهت روايات و حكم فقهي كه بايد استبراء كرد و اينها، آن يك احكام ديگري است.

«فأصالة قبوله لها»، اصالت قبول اين حيوان براي تذکيه، ببينيد خود آخوند هم تصريح مي كند، «معه»، مع الجلل، جلل اين محكمة»، اين استصحاب استصحاب تنجيزي است. «ومعها» با تذکيه با اين اصالت قبول تذکيه، «لا مجال لأصالة عدم تحققها»، مي گويد وقتي اين اصل موضوعي داريم كه قبول تذکيه مي كند ديگر نمي تواند اصالت عدم تذکيه در اينجا جريان پيدا كند چرا چون اين مقدم بر او هست. اين اصل موضوعي بر آن اصل موضوعي مقدم است. اين اصل موضوعي كه ما بگوييم قبلاً قبول تذکيه داشت حالا هم استصحاب بكنيم، اين مقدم بر او هست، «فهو قبل الجلل كان يطهر و يحل بالفري بسائر شرائطها فالأصل أنه كذلك بعده» اين حيوان، بعد از فري.

لأصالة عدم تحقق تذکيه. اول عبارت خوانديم «إذا لم يكن هناك أصل موضوعي آخر مثبت لقبول التذكية». يعني اصل عدم تذکيه در جائي است كه يك اصل مثبت تذکيه موجود نباشد حالا آني كه عرض كردم اين است كه فهو قبل الجلل يك استصحاب تعليلي است به اين معنا كه مي گوييم اين حيوان قبل از جلل اگر كشته مي شد با شرائط، پاك بود و حلال. حالا هم بعد از جلل

اگر کشته بشود و با شرائط پاک است و حلال. این سه قسم شبهه حکمیه که حالا دو قسم شبهه موضوعیه دارد که توضیحش را فردا عرض می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين